

هدف بحث

چند وقت است یک نکته‌ای را در بحث معرفت المهدی شروع کرده‌ایم آن هم علم در آخر الزمان است، و از طرح این بحث هم هدف داشتیم. کلاً هدف از بحث‌های آخرالزمانی این است که وظیفه ما اکنون چیست؟ نه اینکه صرفاً واکاوی یک نکته در آینده است. مثلاً چه جالب! آخرالزمان این‌گونه است. هرچقدر هم داریم به پایان داستان نزدیک می‌شویم که این هم واقعا یک امر تصویری نیست. یک اتفاقی است که هم بزرگان کاملاً به صورت واضحی این را توضیح دادند و گفتند که این اتفاقات دارد می‌افتد، هم شواهد و قرائن و آیات و روایات ما دارد این را نشان می‌دهد.

روایت ظهور از مشرق و ایستادگی در برابر ظلم

همان‌جوری که در برنامه دیشب هم عرض کردم، این روایت که روایت صحیح و سندی است از مجموع روایات ما که دارد: یک عده‌ای در آخر الزمان از مشرق ظهور خواهند کرد که این‌ها پرچم‌شان، پرچم حق است «قتلاهم شهداء» کشتگان این‌ها شهدا هستند و معلوم است پرچم حق است، و این پرچم را تحویل نمی‌دهند «الّا به صاحبکم» مگر آن را به حضرت صاحب الامر تحویل می‌دهند. این‌ها «عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ» هستند، خیلی مردانه ایستادگی می‌کنند و کار را تحویل می‌دهند.

انصافاً اینجوری است که انسان وقتی که در این هزار و چهارصد سال نگاه می‌کند، معادل اینجوری نداریم. اگر کسی دارد بردارد بیاورد بگوید آقا این معادل اینجوری اتفاق افتاده. بله، یک حکومت‌هایی بودند، اقبال‌هایی داشتند نسبت به اهل بیت و این‌ها، ولی یک مردان جنگی اینجوری که پای رکاب‌ها ایستاده باشند و بخواهند پرچم را واقعا تحویل بدهند، همچنین اتفاقی، اتفاقی که نبوده الان ما داریم می‌بینیم این اتفاق را. اینجا هم عرض کردم. همین‌که فلسطینی‌ها همه را قاتل گذاشتند. می‌دانید که این عملیات را هیچ کس خبر نداشت. حتی حزب‌الله لبنان خبر نداشت. این علامت خوبی است.

ماجرای بقال اصفهانی

این آقای سردار رشید در خاطراتش هست، می‌گوید ما وقتی زدیم به جریان اسرائیل و به منطقه آمدیم. امام که شنیدند دلخور شدند و ما را خواستند و گفتند عملیات را تعطیل کنیم. ما را خواستند و ما هم آمدیم و ایشان سه تا فرمایش فرمودند. یکی اینکه: همه ما داریم می‌جنگیم دیگر، عده‌ای دیگر هم شروع بکنیم به جنگ، این یک، دو اینکه «إِنَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ» فرماندهان جنگ و ژنرال‌ها، می‌گوید ما دو تا کشور با هم فاصله داریم. ما چجوری می‌خواهیم پشتیبانی کنیم؟ آخرش می‌گوید فرماندهان جنگی! سه که نکته بسیار مهمی بود، فرمودند که نشود ماجرای بقال اصفهانی! حواستان باشد، ماجرای بقال اصفهانی چیست؟ یک قداره‌کشی آمد و شیشه‌ها را شکست و یک جنسی را برداشت که برد. این وسط یک غیوری پیدا شد و شروع کرد با این دعوا کردن و بزن بزن و یقه‌گیری، آخرش بقال گفت: (دعوائتان را ببرید در محله خودتان، دعوائتان مانع کسب است.) خیلی حرف مهمی است که خودشان بخواهند یک اتفاقی بیفتد، بصیرت‌شان یک جوری شود که حاضر باشند سینه به سینه بشوند با اسرائیل. امروز این اتفاق افتاده.

عظمت انقلاب اسلامی

این عظمت انقلاب اسلامی و عظمت کار حضرت آقا است. که آن موقعی که در دولت‌هایی که واداده‌ترین دولت‌ها، منفعل‌ترین دولت‌ها و این‌ها بودند و شعارهای عظیم بر نرمش قهرمانانه را حضرت آقا داشت پیش می‌برد، از آن طرف داشت دست حاج قاسم را پر می‌کرد. هم بصیرت را هم سلاح را در منطقه داشت تجهیز می‌کرد، و اگر از یک دریچه خیلی تنگ نبینیم به ماجرا، می‌بینیم که واقعا هنرمندانه این خط سیر را نگاه کردند، و کاری کردند که امروزه یمن هزار کیلومتر هلی‌برد می‌کند. ۰۶:۰۲ یک موقع می‌گفت یمن اصلاً زیر پونز هم نیست. الان فقط هزار کیلومتر هلی‌برد می‌کند. و این اتفاق بزرگی است که افتاده، و این‌هاست که هر تحلیلگری را به این سمت می‌برد که ظاهراً به قسمت‌های پایانی داریم نزدیک می‌شویم. احیاناً

هویتش هویت خود شماسست که دارد. یک لحظه بی‌توجهی به آن‌ها به معنای معدومیت است برای همین ذات ندارد. یک نکته‌ای است که کلاً در عالم اگر ما متوجه شویم که شأن هستیم و در برابر حضرت حق ما ذات نداریم.

معنای دست راست و دو دست در قرآن

یکی از تعابیری که در مورد حضرت موسی هست و بالاخره با یک دقتی این را برخی مورد توجه قرار داده‌اند، نکته این است که به او می‌گویند که: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» موسی این چیست در دستت؟ الان نمی‌گویند این چیست در دستت، می‌گویند این چیست در دست راستت! زیرا این که مدام اصرار دارد بگوید در دست راستت، این بحث راست و چپ نیست. این همانی است که در قرآن درباره مؤمن گفته شده است، درباره امام موسی بن جعفر نیز بیان شده است، و درباره خداوند نیز گفته شده است که: «وَكَلَّمَا يَدِيهِ يَمِينًا» که من در این بحث‌های فص آدمی با این دوستان عرفان خوان، این معنا را بیان کردیم خدمتشان که خود قرآن به‌عنوان استدلال از آن یاد می‌کند که: «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيْ» چه چیزی مانع شده که تو سجده کنی به چیزی که من با دو دستم خلق کردم؟ این خودش استدلال است، من این را یک دستی خلق نکرده‌ام، بلکه دو دستی خلق کرده‌ام. چون دو دستی خلق کرده‌ام فقط سجده کنید، «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» اَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» لذا در همه این آیات پیوسته می‌گویند: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَارْتَبُوا بِمَا قَالُوا. بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» می‌گوید حرف دهانت را بفهم. خدا یک دست ندارد، بلکه خدا دو دست دارد، و دو دست او باز است. تو می‌گویی دست خدا بسته است و من می‌گویم دو دستش هم باز است.

تجلی عصای موسی و نفی ذات مستقل اشیا

اینکه در دست راست تو این اتفاق دارد رخ می‌دهد. حالا این چیست؟ این خطبه بلند و غرابی که حضرت موسی در وصف عصا می‌خوانند که «قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّوْا عَلَيْهَا وَاهْبُتْ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِي فِيهَا مِئَابِرُ مُحَرَّمَاتٍ لِيُحْيِيَ النَّبَاتَاتِ وَهُنَّ ظِلٌّ لِيَومِئَاتٍ مِنْكُمْ وَبَنَاتُكُمْ يُجْئِينَ إِلَيْكُمْ بِسِقَاتِهِمْ وَبِحَبْلٍ كَلْبٍ مُتَمَرِّجٍ وَإِنَّ فِيهَا لَمَوْجِدًا لِيُصِيبَهُمْ فِي يَوْمٍ ذُو قُرْبَىٰ مِنْكُمْ نَوْمًا مِنَ الْمَطَرِ لِيُحْيُوا الْأَرْضَ لَكُمْ وَأَنَا قَدْ كُنْتُ الْكَافِرِ» گویی نپسندید و فرمود بینداز. وقتی که انداخت «فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» تو موسی هستی دیگر تو که فردی سطح پایینی نیستی، وقتی به تو گفته می‌شود این چیست، بگو هیچ نیست. هر چه تو بگویی، همان است. این که چیزی نیست. یک موقع دارند این سوال را از من می‌پرسند، من می‌گویم این لپ‌تاپ من است که خودم خریده‌ام و مارکش فلان است و مانند این‌ها، این یک موقعیت عادی است. اما زمانی که از تو سوال می‌کنند، در حالی که در حالت وحی قرار داری، نباید بگویی (هِيَ عَصَايَ) که می‌گویند گویی خداوند این پاسخ را نپسندید. سپس فرمود آن را بینداز (فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى) ببینید اصلاً این چیزی نیست؛ ذات ندارد. نکته این است که هیچ چیز برای خودش ذات ندارد، زیرا ذاتش، ذات دیگری است.

این که پیوسته اصرار می‌کنند، این حرف‌ها در کتاب‌های نظریه خود آورده شده است که در حقیقت تمامی موجودات «ذات مع صفت خاص» ذات آن‌ها ذات الهی است و تنها یک صفت دارد. این صفت یک گونه‌ای است، یک شکنی است، یک همچین چیزی است، که گاهی به شکل یک پارتیشن می‌شود، گاهی به صورت انسان، گاهی هم به شکل در دیوار. این نکته‌ای که این‌ها بر اساس شأن و بر اساس تجلیات و بر این اساس قرار دارند. وقتی می‌گویند شأناً یعنی چه؟ این نکته را کنار بگذارید. این را نیز در گوشه‌ای از قابلمه قرار دهید تا بعداً با هم ترکیب کنیم.

فرج شخصی و ارتباط روح شیعه با امام

یک نکته‌ای را که پیش‌تر نیز خدمتتان عرض کرده‌ام. این بحث مهم است. این بحث در مدل‌های آخرالزمانی بسیار جدی می‌شود. بحث فرج شخصی. معنای فرج شخصی این است. روایاتی وجود دارد که در بصائر بسیار زیاد است. ابواب روایت اینجوری دارد. به طور دیگر هم روایات به این شکل است که روح شیعیان ما از مرتبه علین است، که مرتبه بدن امام است. امام روحش از اعلی علین است و بدنش از علین. روح شیعیان ما از علین است. یعنی اینجا چه می‌شود؟ اینجا منظور این است که روح و قلوب شیعیان ما از مرتبه بدن امام است. معنی این چیست؟ ببینید شما چگونه در بدن خود تصرف می‌کنید. بدن شما و قوای بدنی‌تان هم در مقابل شما ذات ندارند. اصلاً مقاومتی ندارند. اصلاً چیزی نیستند. اگر این‌ها چیزی بودند،

می‌شدند سندروم دست بی‌قرار و پای بی‌قرار و مانند این‌ها. این‌ها هیچ‌چیز در مقابل شما نیستند. قوای شما، دست و پای شما در مقابل شما نیستند، بلکه شأنی از شئون خود شما هستند.

اگر شما رابطه روح و بدن را بتوانید به درستی تصویر کنید، که در فلسفه بسیاری درباره این مایه می‌گذارند که این رابطه را درست کنند و به درستی تصویر کنند، که تصویر نهایی و درست آن، همین رابطه شأنی است. که در مقابل شما چیزی نیست. خود آن اصلاً چیزی نیست. اصلاً خود آن کاری نمی‌کند. دقت می‌کنید؟ دست شما کاری نمی‌کند، بلکه شما هستید که دارید یک کاری می‌کنید، درست است؟ منتها به مراتب، جایزه شما را وقتی می‌خواهند بدهند، می‌گذارند در دست شما دیگر. مثلاً فردی در مسابقات تیراندازی شرکت کرده و این جایزه را به دست او می‌دهند. جایزه را به او می‌دهند، نه به دستش، زیرا دست او برنده نشده است؛ بلکه او برنده می‌شود. و البته این عمل دارد توسط دست او انجام می‌گیرد و آن به صورت قوا و تجلیاتی است که دارد به دست گفته می‌شود و دست آن را انجام می‌دهد. گفته هم نمی‌شود، انشاء می‌شود در دست او. یعنی او با دست خود سخن نمی‌گوید که (برو فلان کار را انجام بده. با یکدیگر یک مذاکراتی انجام بدهند تا ببینند به نتیجه می‌رسند یا نمی‌رسند. که حالا بالاخره بگوید که احتراماً لروح ما این کار را انجام می‌دهیم. حالا ببینیم نتیجه چه می‌شود.) اصلاً ادعایی ندارد در مقابل روح، دست هیچ ادعایی ندارد.

اگر این اتفاق بین قلب مؤمن که از مرتبه بدن است بیفتد با قلب امام که در حقیقت از مرتبه اعلی‌علین است، یک چیزی اتفاق می‌افتد آن هم فرج شخصی! فرج شخصی به این معناست که امام می‌خواهد در وجود او. این همان چیزی است که ما درباره خود امام نیز بیان می‌کنیم که «وعاء مشیت الله» یعنی مال خدا و ارتباط با خدا. در حقیقت، او دیگر فکر نمی‌کند؛ او اصلاً کار انجام نمی‌دهد.

مقام مخلصین: فراتر از عمل و جزا

این همان چیزی است که در رابطه با مخلصین در سوره صافات آمده است که در حقیقت، قطب بحث مخلصین است. شما دیده‌اید دیگر «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» این‌ها همه جزای عملشان را می‌دهند (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ) چرا؟ زیرا این‌ها اصلاً عملی ندارند. عملی نکرده که بخواهد جزا بدهد. او کاری نمی‌کند که «فَأِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ» آنها در محضر حاضر می‌شوند «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» این‌ها اصلاً حاضر نمی‌شوند. این که حاضر نمی‌شوند، یعنی چه؟ اصلاً کسی نیست که بخواهد حاضر شود. اصلاً ذات ندارد که بخواهد حاضر شود. به همین دلیل است که در روایات ما آمده است که پرونده عمل این‌ها خالی است. وقتی عملشان را می‌آورند، می‌بینند این‌ها هیچ‌چیز ندارند. چرا این‌ها در عملشان هیچ‌چیز ندارند؟ زیرا این‌ها اصلاً عمل انجام نداده‌اند. یعنی کسی دیگر داشته عمل انجام می‌داده، کسی دیگر داشته کار می‌کرده، کسی دیگر داشته سخن می‌گفته. «این همه آوازه‌ها از شهر بود، گرچه از حلقوم عبدالله بود.» او که حرف نمی‌زد، کسی دیگر داشته حرف می‌زده، این زبان داشته تکان می‌خورده. کسی دیگر داشته فعل انجام می‌داده. این دست و پایش مانند چیزی تکان می‌خورده، این که فعل ندارد. این را حالا به صورت یک پرانتز نیز باید در نظر بگیریم.

مدح انسان در سایه پذیرش امانت الهی

اینکه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» «ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَى» «وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» می‌دانید که این مدح است، زیرا در آخرین افرادی که ذات ندارند، زیادند. لذا این مدح است، ذم نیست، زیرا زمانی که دارند درباره آخرین صحبت می‌کنند، دارند درباره بزرگانی صحبت می‌کنند، درباره افرادی برجسته و اخوان الاخوان صحبت می‌کنند. این که «ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَى وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» را در قرآن هم مشاهده می‌کنید، این‌ها را نمی‌کوبد. مثلاً بگوید ای خاک بر سرتان، چون قرآن معمولاً در چنین مواردی یک موضع‌گیری ای می‌کند اگر چیزی باشد، اینکه در گذشته این افراد ثله بودند و اکنون دیگر «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» دارند پیدا می‌شوند که خیلی فوق‌العاده هستند؛ این‌ها چون دیگر هیچ‌چیزی نیستند، کم‌اند؛ دیگر چیزی وجود ندارد.

شنیده‌اید که یکی از این آقایان داشتند می‌شمردند که من گفتم چند؟ گفت پانزده نفر، که یک نفرشان گفت شانزده نفریم. در آن حالت تجلی و کشف بود. گفت که یک دو سه... آخرش گفت چون من به شما اعتماد دارم قبول می‌کنم شانزده نفریم ولی پانزده نفریم. اصلاً خودش را حساب نمی‌کرد دیگر. یعنی در مرحله‌ای بود که خودش را حساب نمی‌کند. لذا این یک ژانری است برای خود که این بحث مدح است یا ذم، مانند بسیاری از چیزهایی که ما فکر می‌کنیم ذم مدح است. مثلاً «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» که کاملاً مدح است، «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» بد مصب لاصب این انسان چیست؟ این لاصب مدح است ذم نیست، این غیر «أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ» است این «فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا» ولی خب من نمی‌توانم.

مستی و حدشکنی در مسیر جذب الهی

«آسمان بار امانت نتوانست کشید/قرعه فال به نام من دیوانه زدند» این دیوانه چیز بدی نیست، این دیوانه حالا در فرهنگ حافظ، مست و دیوانه لایعقل اینجوری، اگر بنگرید، می‌بینید که این عبارات در اوج دارد به کار می‌رود. بحث مست برای همین است که ناگهان می‌بینید در ادعیه ما، یک باره می‌زند به بدمستی و می‌رسد به این که خدایا تدبیر را از من بگیرد. عقل نیمه تدبیر کمتر، من را ببر در «مسالك اهل الجذب» دیدید در دعای عرفه، ما متأسفانه دعای عرفه را در عرفه را می‌خوانیم، حال و حوصله نیز نداریم گاهی اوقات، روزه نیز گرفته‌ایم احتمالاً، بعدش دعا هم زیاد است، اصلاً فکر نمی‌کنیم دعا پر از معارف است، که می‌گوید مرا ببر در (مسالك اهل الجذب) بعد که می‌گوید مرا ببر، به طوری که دیگر نخواهم پای سلوک بروم و مرا ببر در مسالك اهل الجذب.

بعد از آن می‌گوید: «الهی اغنی بتدبیرک عن تدبیر» مرا ببر «اوقفنی فی مراکز اضطرابی» مرا ببر ببنداز در مرکز اضطراب، که در اضطراب حد شکنی می‌کند. در زبان عرفا به این می‌گویند حد شکنی، کسی که شأن خود را پرت می‌کند و دیگر ذات ندارد. به او می‌گویند، این حد شکنی می‌کند. حد شکن به تعبیری که منطقیون می‌گویند، که طرف حد داشته، حد این انسان، ولی وقتی ذات نداشته باشد، حد ندارد و به همین دلیل می‌گویند که این آدم حد شکنی کرده است. اینکه برای خودش و برای او حدهای در پیش از ظهور اتفاق می‌افتد، در قبیل ظهور برای بسیاری دیگر نیز اتفاق می‌افتد. که می‌رسد (اوقفنی فی مراکز اضطرابی) به مرکز اضطراب می‌رسد و به واسطه آن حد شکنی می‌کند، و این اتفاق زیاد رخ می‌دهد رفته‌رفته و باید در افراد این اتفاق بیفتد.

الهام و شارژ معنوی در کنش‌گری آخرالزمانی

مدل‌های تصمیم‌گیری این افراد متفاوت است و به شدت با الهام جلو می‌رود، چرا؟ زیرا امام دارد در آن‌ها سخن می‌گوید. امام دارد تصمیم می‌گیرد. در روزی که ظهور انجام می‌شود، دوازده پرچم بی‌ربط می‌آید بالا، دوازده پرچم بسیار مشتی. خب این با چه پتانسیلی باید راه حق را تشخیص دهد؟ فکر می‌کنید که می‌رود دوباره تحقیق می‌کند، یک اکسل درست می‌کند، (SWOT) اش را می‌کشد، این‌ها را چه می‌کند و نگاه می‌کند. اصلاً این‌گونه نیست. این بر اساس همان منطقی که در وجود او یک تأثیری دارد انجام می‌شود و الهاماتی که به او انجام می‌شود، بر اساس همان دارد تصمیم می‌گیرد. به عبارتی وارد مسلک اهل الجذب شده، و می‌گوید خدایا اختیار من را از من بگیر (اغنی بتدبیرک عن تدبیر) خودش به خواسته اختیار خود را در اختیار امام زمان قرار می‌دهد. و اگر در گذشته لازم بود که برای این اتفاق تلاش زیادی کند، امروز روزی است که در اسلحه‌خانه‌ها را گشوده‌اند، (زیرا قسمت آخری است) و به دست من و شما نیز سلاح داده می‌شود.

یک موقع طرف باید چیکار میکرد، نماز شب می‌خواند، تازه آن موقع هم معلوم نبود چرا دارد نماز شب می‌خواند. صرفاً یک رزمایشی است، به طور مثال سیم‌کارت که بسته بود، وای‌فای نیز بسته بود، هات‌اسپات هم بسته بود. حالا، مثلاً چه مقدار شارژ خالی می‌کردیم، در یک روز به نود و پنج درصد می‌رسید و دوباره می‌زد به شارژ و نمی‌دانست برای چی دارد می‌زند، شما شارژ را زمانی که به نود و پنج درصد رسید، دوباره به شارژ نمی‌زنید که، دوباره بلند میشد و نماز شب می‌خواند، ولی چون به

قسمت‌های سبوح طویل و قسمت‌های جنگی و رزمی رسیده است، این‌جا اتفاقاً چون سیم‌کارت روشن است، وای‌فای روشن است، هات‌اسپات روشن است و همه چیز روشن است. شارژر خالی می‌کند. شارژر به گونه‌ای خالی می‌شود که خود فرد درمی‌یابد باید به شارژر متصل شود. و امام نیز از این امر آگاه است که این انسان در حال خالی کردن شارژر است. این مؤمن این «طائفه من الذین معک» این طائفه‌ای که با تو هستند به سرعت شارژر خود را خالی می‌کنند.

لذا دستگاه‌های شارژرهایی که این‌جا و آن‌جا قرار می‌دهند، امروزه زیاد شده. در حرم، در فرودگاه و حتی در بقالی‌ها نیز آن‌ها را مشاهده می‌کنید. این‌ها دیگر بسیار زیاد است. در گذشته، باید به دنبال شارژری می‌گشتید و سؤال می‌کردید که آیا این فست شارژر است، تایپ سی است، یا این و آن؟ اما حالا خلاصه، انواع مختلف شارژرها ریخته. موبایلت قدیمی است، یک شارژر می‌خواهد. اپل یک شارژر می‌خواهد، قریحه‌ها یک جور خاصی است که بعضی‌ها تان فست شارژرید، بعضی‌ها تان وری فست شارژرید، و بعضی‌ها تان اسلو شارژر می‌شوید و به نوعی متفاوت هستید. همه جور شارژری در اختیار است، این مال آخر الزمان است. اگر قبلاً این اتفاق به سختی می‌افتاد، امروزه بسیار سریع‌تر رخ می‌دهد. و ما وری فست شارژر هم داریم، دیده‌اید دیگر این موبایل‌های جدید که یک ربع برای شارژ شدن زمان می‌برد. یکسری موبایل‌ها که مثلاً باتری‌شان به گونه‌ای تنظیم شده که یک باتری‌اش صد تا باتری است، چون همزمان با هم شارژ می‌شود، مثلاً وری فست شارژر در یک ربع شارژ می‌شود؛ امروزه روزگار وری فست شارژر است، خاصیت این موضوع همین است.

و همانطور که گفته می‌شود. قبلاً اصلاً طرف نمی‌دانست باید برای چه چیزی نماز شب بخواند. برای نماز شب مجبور بود تعبیر به کیف الله بازی بکند از آن، مجبور بود چون اکتی نداشت. این طور نبوده که به پیامبر گفته باشند: «يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا» «أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً» «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» تو کنش گر روز و فلان و این‌ها باید بلند شوی و باید شارژر را وصل کنی. حالا فردی بوده که اصلاً کنش گر هم نبوده. ببینید، این گونه است که فردی که واقعاً کنش‌های جدی انجام نمی‌دهد، به شارژهای جدی هم نیاز ندارد. وقتی مدام شارژ می‌کند، اصلاً نمی‌داند برای چی دارد شارژ می‌شود. باید آن کنش‌گری‌های آخر الزمانی را انجام بدهد و این شارژر معلوم می‌شود به چه دردی می‌خورد.

ظهور استعداد های الهی در فضای جهاد

الان می‌بینید یک کودک فلسطینی (این‌ها مال آخر الزمان است) کاری می‌کند مشابه کار آقای مرعشی نجفی، علامه طباطبایی، قرآن می‌خواند و هم‌زمان پایش را عمل می‌کنند و بی‌حسی هم ندارد. این کار در گذشته برای بچه‌ها نبوده دیگر! این کار حتی متعلق به افراد بزرگ نیز نبوده است. این کار متعلق به افرادی بسیار بزرگ بوده که چنین کارهایی انجام می‌دادند. اما شرایط کنونی، این بحث تربیت آن کودک نیست صرفاً. این‌ها همه به تربیت آن کودک نسبت داده نمی‌شود. شرایط آخر الزمانی و قیام و جهاد اقتضائاتی برای خود ایجاد می‌کند که ذخائر وجودی آن کودک آشکار می‌شود. یک تربیت‌های ابتدایی انجام شده است. آن کاری که قبلاً باید علامه طباطبایی انجام می‌داد، اکنون کودک انجام می‌دهد و «و کم لها من نظیر» یعنی پاش بیفتد اگر ما نیز در فضای جبهه و جهاد قرار بگیریم، بعید نیست که همان کار را انجام دهیم. این خاصیت آخر الزمان است. شارژر در آن بالا است. مغناطیس آن نیز بسیار بالا است. لذا اینکه به این سبک دریافت‌ها انجام شود، طرف برود و دلی به دریای جبهه و جهاد بزند، و واقعاً برای ظهور حضرت تلاش کند. علم‌های آخر الزمانی به‌طور متفاوتی به فرد داده می‌شود و با او انتخاب‌هایش را گفتگو خواهند کرد، در او خواهند گفت. محدث می‌شود، همان‌طور که در روایت آمده است که «إِنِّي أُحِبُّ أَنْ يَكُونَ الْمُؤْمِنُ مُحَدَّثًا» محدث می‌شود و می‌شنود و کاملاً معلوم می‌شود. هر رآیه که بیاید بالا، به این صورت نیست که (اوه! دوازده تا رآیه آمد بالا در روز ظهور یا هزار و دویست تا) اصلاً تو بگو دو میلیارد رآیه آمد بالا. او به این دلیل می‌فهمد، به این دلیل کارش آسان است.

سخن پایانی

خلاصه حرف آخر این است که برادر من بجنب! نماز شب خواندن در این آخرالزمان بسیار آسان تر می تواند انجام شود. یعنی کافی است که کمی بجنبید، ساده تر انجام می شود. رشد اساسا در آخرالزمان به دلیل اینکه «کملت عقولهم و احلامهم» بسیار سریع تر است. زیرا ابتلائات بسیار زیادتر است، این یعنی رشد سریع تر است و قابلیت این آدم بیشتر است. و این همان کاری است که ما باید در پیش گیریم. به طور جدی خواهیم دید، من پیش از این اگر باید ده تا زنگ بالاسرم می زد بلکه بیدار می شدم، اکنون با نیت ظهور و تلاش برای جریان حضرت سریع تر از خواب می برم! می خواهم شب بلند شوم، شارژر را وصل کنم، بده بزنیم، می خوابد که بده بزنیم!

در این قسمت های پایانی باید توجه داشته باشیم که در این سرعت رشد عقب نمانیم.